

برنامه‌ی نیمه‌ی شعبان

با اسمه تعالی

برنامه‌ی نیمه‌ی شعبان سطح دو – ماه جون ۱۴۰۲

موضوع کلی: بررسی دوران قبل و پس از ظهور و خصوصیات آن‌ها - دستگیری امام عصر (عج) از شیعیانشان

شماره	متن	زمان	اهداف	مواد لازم - شیوه اجرا
۰	پیش برنامه / کاردستی دوران پس از ظهور: طرز تهیی کاردستی دوران پس از ظهور در انتهای جدول آمده است.	۳۰-۲۵ دقیقه	۱. با توجه به عدم حضور بچه‌ها در یک زمان توصیه می‌شود قبل از شروع رسمی برنامه برای فراغیرانی که زودتر آمده‌اند کاردستی و یا نقاشی مرتبط با این مناسبت انجام شود.	۱. این کاردستی یک کارت به سبک پاپ آپ است که بیرون کارت دوران قبل از ظهور و درون آن دوران پس از ظهور را نشان می‌دهد به طور کلی برای دوران قبل از



متحضرگزاران

برنامه‌ی نیمه‌ی شعبان

ظهور از رنگ-
های سرد و
تیره و برای
دوران پس از
ظهور از رنگ-
های گرم، شاد
و شفاف
استفاده
نمایید.
خورشید را در
دوران قبل از
ظهور در پشت
ابرها پنهان
سازید اما در
دوران پس از
ظهور آسمان
را خالی از ابر،
و خورشید را
به صورت
درخشان در
وسط آسمان

2. موضوع
آمدن مرد
آسمانی و نجات
جهان از پلیدی و
ناپاکی برای
کودکان قابل
درک است. لذا
می‌توان اجمالاً
حول موضوعات
موجود در
کاردستی با چه-
ها صحبت کرد.

متحضر گزاران

برنامه‌ی نیمه‌ی شعبان

قرار دهید".					
2. مقوای آبی					
3. کاغذ یا مقوای سفید و رنگی (انواع سبز، قهوه ای، زرد، نارنجی، مشکی و خاکستری)					
4. برچسب گل					
5. چسب ماتیکی و چسب اکلیلی به رنگ زرد					
6. خط کش و قیچی					
1. توسُل به قرآن برای نورانی شدن دل که	۱۰ دقیقه		سلام بچه‌های عزیزم، خوبین؟ خوشین؟ عیدتون مبارک باشه. خوشحالیم می‌بینیم توون. بیاین	آغاز	1

<p>عامل هدایت است.</p> <p>2. آشنایی و شناخت کتاب آسمانی قرآن به عنوان عامل هدایت انسان‌ها</p> <p>3. آشنایی با آیه‌ی 55 سوره نور و معنی آن: انسان‌های نیکوکار و صالح عاقبت در زمین جانشین خدا می‌شوند.</p>	<p>امروز همه با هم کمک کنیم جشن امروزمن بهمون خوش بگذره و یه خاطره‌ی خوب بشه برامون. خب، دیگه کی باید کمکمون کنه که تو همه کار موفق باشیم و کارمون خوب پیش بره؟ بله درسته، خدا. برای همینه که ما همه کارمون رو با یاد و نام خدا شروع می‌کنیم و سعی می‌کنیم شده چند آیه‌ی از کتاب آسمونیمون قرآن بخونیم تا نورش به قلبمون بتابه. امروز من فکر کردم که با هم با یه آیه که خیلی مربوط به جشن امروزمن هست آشنا بشیم. آبی ۵۵ سوره‌ی نور.</p> <p>بسم الله الرحمن الرحيم.</p> <p>وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفُوا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكَّنَنَّ لَهُمْ دِيْنَهُمُ الَّذِي أرْتَصَ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذِلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.</p> <p>خداؤند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای پسندیده انجام می‌دهند و عده داده است که آنها را در زمین نماینده خود کند، همچنان که بندگان خوب قبل از آنها را در زمین خلیفه کرد؛ و خداوند و عده داده که دین آنها را که مورد رضایت خدا است در زمین مستقر و برقرار کند و آنها که پیش از این از ستم ستمگران در نامنی و ترس بهسر می‌بردند را در امنیت قرار دهد، تا به طور کامل به عبادت خداوند بپردازند و هیچ‌کس مانع ایشان برای بندگی خدا نشود، و پس از این دوران خوب، اگر کسی کافر به خدا شود، چنین کسانی گناه کاران بزرگ خواهندبود.</p>
---	--

در قرآن کریم آیات مشابه زیادی در این مورد وجود داره که تعداد زیادش اهمیت این موضوع رو نشون می‌ده. در این آیه‌ها، خداوند مهربان بر وعده‌ای که به انسان‌ها داده تأکید می‌کنه تا اون‌ها از این موضوع مطمئن باشن و بتونن ناملایمات و سختی‌هایی که تو این دنیا برashون اتفاق می‌افته رو راحت‌تر تحمل کنن. یکی از مهمترین وعده‌های خدا اینه که کسانی که به خدا ایمان می‌آورن و کارهای نیک و صالح انجام می‌دن و از کارهای حرام دوری می‌کنن، هر چند اگه مورد آزار و اذیت دیگران قرار بگیرن ولی مطمئن باشن که بالاخره زمین خدا در اختیار اون‌ها قرار می‌گیره و روزی می‌رسه که همه به دین اون‌ها درمیان و مشرکان و دشمنان آن‌ها از بین خواهندرفت و اون روز، روزیه که امام زمان عزیز ما ظهور خواهدکرد. حالا ما امروز، سالروز ولادت امام عزیزمون رو جشن می‌گیریم و سعی می‌کنیم بیشتر باهاشون آشنا بشیم و دوستشون داشته باشیم و برای ظهورشون تلاش کنیم.

حالا یه سؤال کوچولو می‌کنم که ذهнатون آماده بشه تا بریم سراغ بقیه‌ی برناممون.

کی می‌دونه ما برای جلو افتادن ظهور امام زمانمون چه کارایی می‌تونیم انجام بدیم؟

بله برای ظهورشون دعا کنیم و با انجام کارهای خوب سعی کنیم به خدا و ایشون نزدیک تر بشیم تا بتونیم یار خوبی برashون باشیم و خوشحالشون کنیم.

حالا با همدیگه می‌خوایم یه داستان گوش بدیم و ازش لذت ببریم و چیزای جدید یاد بگیریم. بچه‌ها دوست دارم یه جوری امروز درس‌های جشنمنون رو یاد بگیرین که این دانش هم توی زندگی خودتون استفاده بشه و هم بتونین به دوستانی که نیستن انتقال بدین تا اون‌ها هم به وسیله‌ی شما چیزای جدید یاد بگیرن.

1.	1. معرفی امام زمان (عج) به عنوان مهربانترین و دلسوزترین فرد نسبت به ما که می‌توانیم در مشکلاتمان به او مراجعه کنیم و او از ما دستگیری می‌فرماید.	۱۰-۵ دقیقه	<p>حالا می‌خوام برآتون یه داستان بگم. داستانی که از بچگی‌هام شروع می‌شه. وقتی بچه بودم، عروسک‌ها م دوستام بودن. باهاشون حرف می‌زدم جوری که فکر می‌کردم واقعاً صدام رو می‌شنون، باهاشون دردودل می‌کردم.</p> <p>وقتی ناراحت بودم و گریه می‌کردم به خودم می‌چسبوندمشون تا تمام غم و غصه‌هام از بین بره. ولی وقتی یه ذره بزرگتر شدم فهمیدم که او اونا به حرفای من گوش نمی‌دادن. یعنی نمی‌تونستن که گوش بدند. ته نگاهشون هم هیچ حسی نبود. دیگه همدمم رو از دست داده بودم.</p> <p>وقتی که رفتم به مدرسه، خوشحال بودم از اینکه بین اون همه بچه می‌تونم یکی رو پیدا کنم که راحت باهاش حرف بزنم، بشه بهترین دوستم و بشم بهترین دوستش. فکر می‌کردم که جز اون و بهتر از او دیگه وجود نداره. اون کسی رو که می‌خواستم پیدا کردم. ولی وقتی سر یه چیز بچگونه دعوامون شد و قهر کردیم، فهمیدم که نه!!! اونم کسی نیست که من دنبالش می‌گردم. رسیدم به راهنمایی. یه دوست جدید پیدا کردم که متأسفانه اون هم به یه دلیل دیگه که خودمم دقیقاً نفهمیدم از من فاصله گرفت و من باز حس تنها بی کردم.</p> <p>از اون موقع حس می‌کردم یه چیزی کم دارم. وارد دبیرستان شدم. همون ماههای اول یکی از بچه‌های کلاس نظرم رو به خودش جلب کرد. از نظر اخلاقی و درسی بچه‌ی خیلی خوبی بود. با هم رفیق شدیم. هنوز هم با هم دوستیم. ولی بعد از یه مدت فهمیدم با اینکه خیلی دوستش دارم، ولی به عنوان یه پناهگاه، یه تکیه‌گاه، نمی‌تونم روش حساب کنم. خیلی وقتاً با اینکه دلش می‌خواست، ولی وقت نداشت که با هم باشیم یا به حرفام گوش بده یا حتی</p>	داستان تجربه‌ی شیرین	2

جواب پیامک‌هام رو بده! بعدها توی دانشگاه هم چیزی که می‌خواستم رو پیدا نکردم، به نظرم می‌اوهد که کسی که می‌خوام و بهش احتیاج دارم می‌تونم این آدم‌های دور و برم نیست و باید حتماً یه جور دیگه و یه جور خاصی باشه، مهریون، عاقل، دانا، با معرفت!

آخه آدم‌ها تو زندگی‌شون همیشه احتیاج به یه نفر دارن که باهش حرف بزنن، درد دل کنن، به قول معروف یه گوش شنوا، گوش شنوایی که بشه بهش اعتماد کرد و من پیداش نکرده‌بودم. آدم که نمی‌تونه واسه حرف زدنش برنامه‌ریزی داشته باشه. وقتی دلت گرفت، می‌خوای با یکی حرف بزنی، می‌خوای خودت رو خالی کنی. می‌خوای نظرش رو بخوای و روی کمکش حساب کنی.

منم همین اتفاق واسم افتاد، می‌خواستم فریاد بزنم: خدا یا کسی هست که به داد من برسه؟ یعنی کسی پیدا می‌شه برای همیشه واسه من دوست وفاداری باشه؟ یعنی کسی هست که هر موقع بخوام به حرف‌ام گوش بده؟

خلاصه با تموم وجودم آرزوی یه دوست خوب رو داشتم. ولی همه بهم می‌گفتن: گشتم نبود، نگرد نیست!

توی همین گیر و دار، از طرف یه آشنا دعوت شدم به یه جشن. با این که اصلاً حوصله نداشتم، ولی به خاطر اصرار زیادش رفتم. توی اون جشن متوجه کسی شدم که تمام این مدت در کنارم بوده و من نمی‌دونستم، کسی که از اول تنها نداشته ولی محلش نمی‌ذاشت، کسی که اسمش رو همه جا می‌دیدم، روی دیوار، کتاب، دفتر! اما ازش سرسروی می‌گذشتم!

اون یه دوست خوبه که همیشه کنارمه، همیشه نگرانم، 2 تا چشم مهریون داره و همیشه نگاهم می‌کنه، وقتی ناراحتم، ناراحت می‌شه، وقتی غصه دارم، غصه‌دار می‌شه... کاری نداره: شب، نصفه شب، همیشه و همیشه می‌تونی باهش حرف بزنی! اون کسیه که قدر محبت‌هات رو می‌دونه، بہت محبت می‌کنه، حتی اگر قدرشناش نباشی!

			دائمًا دعامون می‌کنه، نگامون می‌کنه، صدامون می‌کنه حتی اگه نامهربون باشیم. اگر دلت گرفته بود راحت می‌تونی باهاش حرف بزنی، تازه به خوبی و بدیات هم کاری نداره. در ضمن هیچ وقت بہت نمی‌گه وقت ندارم. دوستی که واقعاً دوسته، اون هموئیه که خدا وسیله‌ی آرامش بندگانش قرار داده و از ما خواسته که همیشه ازش کمک بخوایم. اونقدر بزرگه که می‌تونه هر مشکلی رو برات حل کنه، آخه اون امام ما و نماینده‌ی خدا رو زمینه. امام، اون دوردست‌ها نیست، منشی و دربون نداره، هر وقت اراده کنی، هر وقت دلت از همه جا و همه کس بگیره، هر زمان، بدون وقت و هماهنگی قبلی و بی‌واسطه می‌تونی باهاش حرف بزنی. دوستی و ارتباط با اون رو امتحان کن، خیلی ماهه به خدا. هیچ وقت دیر نیست از هر راه و با هر زبونی که دوست داری!	
1. هیجان در تن صدای مری و رسابودن صدا از ملزمات اجرای خوب بازی این می‌باشد.	.1	10 دقیقه		بازی / 3
1. پروژکتور و بلندگو 2. محل	.2	هر یک 5 دقیقه	کلیپ 1: شعر و انیمیشن، با مضمون جهان پس از ظهور با مفاهیم ساده به طول تقریبی	کلیپ 4

مناسب برای نمایش دادن کلیپ	3:30 دقیقه.
3. اینترنت	<p>یه مهمون عزیزی توی راهه / تو آسمون دنیا مثل ماهه / صدامو می‌شنوه اینو می‌دونم / براش دعای فرج رو می‌خونم / هر جا که هست خدا تو هستی همراش / خدا جونم خودت مراقبش باش ...</p> <p>کلیپ 2: فیلم و شعر با مضمون جهان پس از ظهرور با واژگان نه خیلی ساده به طول تقریبی 4:30 دقیقه.</p> <p>http://film.tebyan.net/film/152761</p>
1. تلفن 2. دستکش 3. فضایی برای خانه.	<p>نمایش کمک رسانی امام به شیعیان و دوستدارانشان</p> <p>راوی: رضا مدت‌ها بود که یک ساعت مچی قشنگ رو دوست داشت بخره و داشته باشد. ولی پدر رضا خیلی با قیمت نسبتاً بالای ساعت موافق نبود و برای همین توی این مدت براش ساعت رو نخریده بود. پدر رضا همیشه بهش می‌گفت لازم نیست آدم چیز گرون بخره اونم وقتی که خیلی از آدم‌ها به چیزهای ضروریشون نیازمندند و ما می‌تونیم بهشون کمک کنیم. ولی رضا پدرش رو قانع کرده بود که اون ساعت واقعاً ارزشش رو داره و رضا هم بهش نیاز</p> <p>15 دقیقه</p> <p>http://www.hodhofarsi.tv/play_movie.php?montajatmove_id=1418</p>

شیعیانشان. 3. ملموس کردن کمک ایشان به دوستدارانشان.	<p>داره، برای همین پدرش با رضا هم قرار گذشت که رضا نصف پول ساعت رو جمع کنه و با مقداریش به نیازمندا کمک کنه و پدرش هم بقیه‌ی پول رو تهیه کنه تا بتونه رضا اون ساعت رو بخره. خلاصه اون ساعت رو هفته‌ی پیش پدرش برای رضا خرید و رضا خیلی خیلی خوشحال بود و همیشه ساعتش رو دستش می‌کرد.</p> <p>صحنه: خانه</p> <p>رضا با نگرانی و آشفتگی در حال گشتن خانه است.</p> <p>رضا: مامان، ماما!!!ان، ماما!!!ان. اینجام نیست چی کار کنم حالا؟</p> <p>مادر: تو اتاق ما رو هم بگرد شاید بردیش اونجا.</p> <p>رضا: باشه (و با اعصاب خورده آنجا را ترک می‌کند و فقط صدای تقویت و توق از بیرون می‌آید و رضا با ناراحتی و آشفتگی به اتاق باز می‌گردد و دویاره مادر را صدا می‌کند).</p> <p>رضا: ماما!!!!ان، نبود. حالا چی کار کنم؟ آگه بابا بفهمه چی؟ خدایا چی کار کنم (و بغض می‌کند و صورتش را با دستانش می‌پوشاند)</p> <p>مادر دستکش به دست وارد اتاق می‌شود و همزمان می‌گوید: ای بابا! آخه پس حواست کجا بوده؟ اصلا ولش کن. یه دقیقه آروم باش. به من نگاه کن. رضا جان به من نگاه کن مامان. رضا!!!.</p> <p>رضا سرش را بالا می‌آورد و صورتش حالت گریه دارد.</p> <p>مادر: آهان، ببین الان یه دقیقه چشمات رو بیند و قشنگ فکر کن و مرور کن که کجاها به دستت بوده. کم کم بیا جلو تا ببینی کجا دیگه ندیدیش بعد میریم اونجا رو می‌گردیم.</p> <p>رضا چشمانش رو می‌بیند و به فکر فرو می‌رود. کاملا نقش فکر کردن را باید بازی کند. بعد سرش را بالا می‌آورد و با ناراحتی و دلخوری می‌گوید:</p>
--	---

اااااه مامان یادم نمی‌اد. بایا! آخرین بار یادمده دستم بود دیروز رفتیم خونه‌ی امیر اینا. ولی دیگه بعدش یادم نیست. اصلاً نمی‌دونم دیگه چی شد؟ رضا خیلی آشفته و ناراحت شروع به گریه می‌کند و به اتاق دیگر می‌رود. مادر هم با ناراحتی به آشپزخانه می‌رود.

راوی: خب بچه‌ها! حق داشت رضا اونقدر ناراحت باشه، چون اون ساعت رو با سختی تهیه کرده بود و براش رحمت کشیده بود و تازه قیمت پایینی هم نداشت. حق داشت که انقدر ناراحتیش باشه. رضا رفت توی اتاقش و شروع به گریه کرد تا اینکه یه لحظه چشمای پر از اشکش به یه گل نرگس افتاد که چند هفته‌ی پیش توی جشن نیمه‌ی شعبان درست کرده بود. یه لحظه دلش لرزید و به یاد امام زمانش افتاد. تو دلش با گریه گفت: امام زمان، شما فقط می‌تونین کمکم کنین. خودتون می‌دونین که چی شده و من چرا انقد ناراحتم. من واقعاً احتیاج به کمک شما دارم و شروع کرد با آه و ناله تو دلش با امام زمانش درددل کرد و گفت که چطوری ساعت رو خریده و کمک کرده به نیازمندا و الان ساعت رو گم کرده و کمک می‌خواهد. گفت که تو جشن برashون گفته بودن که امام زمان حواسشون به همه‌ی دوستاشون هست و اگه کمک بخوان، ایشون به کمکشون می‌داد و دوست نداره ناراحتی‌هاشون رو ببینه. حالا ازشون می‌خواست که بهش کمک کنن تا ساعتش پیدا بشه. دیگه تو دلش داشت قول می‌داد که اگه پیدا بشه می‌فهمه که امامش کمکش کرده و این خیلی خوشحالش می‌کنه که خودش واقعاً کمک امامش رو حس کنه. خلاصه همینطور یه ریز داشت گریه می‌کرد و درددل می‌کرد. صدای زنگ تلفن می‌آید. مادر تلفن را جواب می‌دهد.

مادر: سلام، سلام امیر جان خوبی عزیزم؟ مامان خوین؟ بهشون سلام برسون. با رضا کار داری؟ راستش الان فک نکنم بتونه باهات صحبت کنه. خیلی ناراحته، چون ساعتی که تازگی خریده بود گم شده. جدی می‌گی عزیزم؟ وا رضا خیلی خوشحال می‌شه. گوشی دستت باشه بهش بدم خودت بهش بگو.

مادر وارد اتاق رضا می‌شود و صدایشان می‌آید. (بستگی به فضای محل نمایش دارد) رضا جان، مامان! امیره، کارت داره.

راوی: رضا که اصلاً صدای تلفن رو نشنیده بود و غرق درددل با دوست مهربانش یعنی امام زمانش بود می‌گه: مامان می‌شه بگین بعداً باهاش تماس می‌گیرم؟ الان واقعاً نمی‌تونم.

مادر: نه مامان، مثل این که کار مهمی داره باهات، بیا بگیر!

رضا: سلام امیر، خوبی؟ چی شده؟ چی بیسیسی؟ راس می‌گی؟ لای گل‌های توی حیاط؟! (با تعجب زیاد) و||||| چطور اونجا من اصلاً باورم نمی‌شه. (خوشحالی از صدای رضا مشخص است) وای خدایا شکرت، وای مرسى امیر. الان میام ازت می‌گیرمش خدافظ.

رضا از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجد و بالا و پایین می‌پرد و مادر خود را بغل می‌کند.

مادر لبخند زنان می‌گوید: خدارو شکر که پیدا شد. خیلی خوشحال شدم عزیزم. رضا با رضایت و خوشحالی تمام در حالی که کت به تن می‌کند به مادر می‌گوید: مامان! می‌دونین کی ساعتم رو برام پیدا کرد؟

مادر با لبخند همراه با تعجب: خب آره. امیر دیگه. الان زنگ زد خب. دستم انداختی؟ رضا: نخیرم. درسته که امیر پیدا کرده ولی حقیقتش اینه که امام زمان کمک کرده تا امیر ساعت رو از بین گل‌ها پیدا کنه. امیر که خیلی اهل گل و گیاه نیست. مامانش بیشتر این کارا رو می‌کنه. می‌دونین مامان، آخه من که او مدم تو اتاق یهو به یاد امام زمان افتادم و اینکه

ایشون دوستدارانشون رو کمک می‌کنن. منم ازشون داشتم کمک می‌خواستم که یهו شما در رو باز کردین و گفتین: امیر زنگ زده.

وای که چه امام مهربونی داریم ما و خودمون بی خبریم.

مادر که با بهت و خوشحالی به رضا نگاه می‌کند سری تکان می‌دهد و با شرمندگی می‌گوید: راس می‌گی عزیزم، تو راس می‌گی. ما دوستای خوبی نیستیم ولی امام ما تو دوستی نمونه نداره و حواسش به هممون هست. حیف که ما حواسمون پرته و دوست به این خوبیمون رو یادمون می‌رده. (آهی می‌کشد)

خوش به حال تو عزیزم که یاد امام زمانت بودی و ایشونم کمکت کردن. حالا فک کنم اگه برای بابا گم شدن ساعت رو تعریف کنی بیشتر خوشحال بشه تا نگی، مگه نه؟ (و با هم می‌خندند).

1. بهتر است پذیرایی از نظر قیمت، خیلی گران نباشد. رعایت این نکته باعث استمرار بیشتر این گونه برنامه‌ها	1. استراحت فکری بچه‌ها و آماده شدن برای محتواهای بعدی 2. زمینه‌ای برای آشنایی بچه‌ها با همدیگر 3. تغذیه و افزایش شادابی	15 دقیقه	از بچه‌ها بخواهید هر کدام برای دوستشان خوراکی بردارند یا وقتی برداشتند نصف کنند و نصف آن را به دوست خود بدهند و مثل همیشه هر کس برای خودش برندارد. این کار ایجاد حس سهیم شدن را به بچه‌ها می‌دهد و حس خوشایندی برایشان ایجاد می‌کند.	پذیرایی 6

می‌شود.					
2. بهتر است پذیرایی و ابتکاری و جذاب باشد.	جسمی 4. ایجاد روحیه مشارکت در کار خدمات جشن در بچه‌ها				
3. بهتر است بچه‌ها در انجام پذیرایی مشارکت کنند.					
1. نیاز به پروژکتور، بلندگو و محل مناسب برای پخش پرزی	1. آشنایی با بحث تشرفات به حضور امام عصر سلام الله علیه 2. توجه دادن به این نکته که امام زمان اگرچه غائب هستند اما در بسیاری مواقع، از	۲۰-۱۵ دقیقه	پرزی تشرفات	قسمت 1: تشرف علامه حلی	6
				اسلاید 1: در زمان علامه حلی که از دانشمندان مهم شیعه بود، یک دانشمند اهل سنت زندگی می‌کرد که با شیعه‌ها خیلی مخالف بود. او کتابی نوشته بود و در اون کتاب، به اعتقادهای شیعیان اشکال کرده بود و بعضی وقت‌ها که سخنرانی می‌کرد، از روی کتاب خودش برای مردم می‌خورد و اونها رو تبلیغ می‌کرد به اینکه شیعه‌ها اشتباہ می‌کنند و اینکه فکر می‌کنند جانشین پیامبر حضرت علی علیه السلام بوده‌اند و بعد از حضرت علی هم بقیه‌ی	

<p>شیعیان خود دستگیری می- کنند و به آنها رسیدگی می- فرمایند.</p> <p>3. توجه داشته باشیم که هر تشریفی که نقل می‌شود، صحیح نیست و بایستی در این زمینه دقیق فراوان داشت.</p>	<p>امامها، این غلطه و خلاصه این حرف‌ها. او، از ترس اینکه کتابش دست دانشمندان شیعه بیوفته و جواب اشکال‌هاش رو بدن، کتابش رو به هیچ کس نمی‌داد. جالبه که اتفاقاً این فرد دانشمند سنی، معلم علامه حلی هم بود و به ایشون یک درسی رو آموزش داده‌بود.</p> <p>اسلاید 2: علامه حلی که شیعه خیلی خوبی بود و دوست داشت امامها رو یاری کنه، و نگران بود که شیعه‌ها با حرف‌های این فرد گمراه بشن، او در سخنرانی‌ها شرکت می‌کرد تا حرف‌های این دانشمند رو بشنوه و اشکالاتش رو جمع‌آوری کنه، اما این طوری نتوانست حرف‌های او رو جمع کنه. به همین خاطر تصمیم گرفت که هر طور شده، این کتاب رو به دست بیاره و جواب اشکال‌هاش رو بده.</p> <p>او یه روز به استادش که همین دانشمند سنی بود گفت: می‌شه شما لطفاً این کتابت رو به من امانت بدھی که من مطالعه کنم؟</p> <p>عالم سنی هم، چون علامه حلی شاگردش بود قبول کرد، اما به او گفت که من قسم خورده‌ام که این کتاب رو بیشتر از یک شب پیش کسی نگذارم.</p> <p>اسلاید 3: علامه حلی هم، همون مدت رو غنیمت شمرد و کتاب رو از او گرفت و به خانه برد که تو اون شب تا جایی که می‌تونه از روی کتاب بنویسه. (آخه بچه‌ها! می‌دونین که اون موقع‌های قدیم که دستگاه کپی و چاپ نبوده که راحت بشه کتاب‌ها رو کپی کرد. به خاطر همین هر کسی می‌خواسته از کتابی داشته باشه، باید از یک نفر می‌خواسته که از روی اون کتاب برash بنویسه، یا اینکه خودش می‌نوشه).</p> <p>خلاصه، علامه زود مشغول نوشتن از روی کتاب شد و ادامه داد تا اینکه نصفه‌شب شد. (اون موقع‌ها هم که برق نبود، که چراغ روشن کنن، فقط نور شمع و این جور چیزهای کم‌نور بود).</p>
---	---

نصفه شب که شد، علامه حلی دیگه نتونست بنویسه و ... خوابش برد. (آخ آخ آخ! حالا چه کنیم؟؟)

بله، صبح که علامه حلی برای نماز صبح بیدار شد، یوهو یه چیزی توجهش رو جلب کرد. بله، دید که کتاب تا آخرش نوشته شده، و در آخر کتاب هم این جمله نوشته شده: «این نسخه را حجۃ بن الحسن العسكري صاحب الزمان علیه السلام نوشته است.»

بله، یعنی امام زمان در نیمه شب آمده بودند و به علامه حلی کمک کرده بودند. چرا؟ چون علامه حلی آدم خیلی خوبی بود و می خواست از امام زمان دفاع کنه. این داستان اول.

قسمت 2: تشرف پیرمرد قفل ساز

اسلايد 4: مردی از دانشمندان در آرزوی زیارت حضرت مهدی علیه السلام بود و از اینکه موفق به زیارت امام زمان نمی شد، رنج می برد. مدت‌ها تلاش کرد، دعا خواند، از خدا تمنا کرد اما نتیجه نگرفت. او ساکن شهر نجف بود. (بچه‌ها کی می دونه شهر نجف کجاست؟ آفرین، این شهر در عراقه و در اون حضرت علی علیه السلام دفن شده‌اند و ما برای زیارت حرمشون به اونجا می‌ریم).

در نجف اشرف بین مردم و دانش‌آموزان مدارس دینی این طوری معروفه که هر کس چهل تا شب چهارشنبه پشت سرهم به مسجد سهله که توی شهر کوفه هست و به شهر نجف خیلی نزدیکه، بره و نماز مغرب و عشاء خودش رو اونجا بخونه، پس از چهل‌مین بار که این کار رو می‌کنه، بالآخره امام زمان رو می‌بینه.

این مرد دانشمند تصمیم گرفت که این کار را انجام بده، تا به هدف ارزشمند خودش برسه. او تلاش خودش رو کرد اما نهایتاً موفق نشد که به هدفش برسه. تا اینکه به خاطر عبادت‌های زیادی که کرده بود، بالآخره یه بار تو رؤیا دید که بهش گفتند: «اگر می‌خوای امام زمان را ببینی، باید به فلان شهر سفر کنی.».

اسلاید ۵: اگرچه این سفر برash طولانی و سخت بود، اما به عشق دیدن روی زیبا و خدایی امام زمان علیه السلام، بار سفر بست و رفت و رفت تا بعد از چند روز به اون شهر رسید. تو اون شهر هم مدتی ساکن بود و مدام عبادت می‌کرد. تا اینکه بعد از سی و هفتم باز در رؤیا به او گفتند: «الآن حضرت مهدی عجل الله فرجه الشریف در بازار آهنگرهای، در دکان پیرمرد قفل‌سازی نشسته‌اند. زود برخیز و به آنجا برو تا بتوانی ایشان رو زیارت کنی.

او هم فوری برخاست و راهی بازار آهنگرهای شد. وقتی به اون مغازه رسید، دید امام زمان علیه السلام اونجا نشسته‌اند و با پیر مرد گرم گفت و گو هستند. و حالا بقیه ماجرا رو از زبان اون دانشمند بشنویم:

من به امام زمان سلام کردم. ایشان جواب سلام فرمودند و به من اشاره کردند که اکنون ساکت باش و تماشا کن!

اسلاید ۶: همون موقع دیدم پیرزنی که ناتوان بود و قد خمیده‌ای داشت، عصازنان وارد مغازه شد و قفلی رو به پیرمرد نشون داد و گفت: «آقا! می‌شه لطفا برای رضای خدا این قفل رو ۳ ریال از من بخری؟ من ناتوانم و به ۳ ریال پول احتیاج دارم.»

پیرمرد قفل‌ساز، قفل رو نگاه کرد و دید بی‌عیب و سالمه، رو کرد به پیرزن و گفت: «مادر! چرا مال مسلمانی رو ارزان بخرم و حق کسی را تضییع کنم؟! این قفل تو ۸ ریال ارزش داره. من اگر بخواهم این رو از تو بخرم و به کسی بفروشم و سود ببرم، باید این قفل رو از تو ۷ ریال

		<p>خریداری کنم. چون برای این قفل انصاف نیست که من بیشتر از 1 ریال سود ببرم. (بچه‌ها، کی می‌دونه انصاف یعنی چی؟ بله، یعنی اینکه آدم به حق خودش قانع باشه و حق دیگران رو هم بهشون بده.)</p> <p>خاصه پیرمرد گفت: اگر میخوای این قفل رو بفروشی، من 7 ریال می‌خرم و باز تکرار می‌کنم که قیمت واقعی اش 8 ریاله، من چون کاسب هستم و باید نفع ببرم یک ریال ارزون‌تر از تو می‌خرم.</p> <p>پیرزن باور نمی‌کرد که پیرمرد قفل‌ساز جدی می‌گه، او ناراحت شده‌بود که من خودم می‌گم 3 ریال، هیچ کس از سر بازار تا اینجا راضی نشده از من 3 ریال این قفل رو بخره، اون وقت تو می‌گی: 7 ریال می‌خرم؟!</p> <p>آخر سر پیرمرد 7 ریال به اون زن داد و قفل رو خرید!</p> <p>اسلايد 7 : وقتی پیرزن رفت، امام زمان رو به من کردند و فرمودند: خوب نگاه کردی؟ شما این گونه باشید و این گونه رفتار کنید تا ما به سراغ شما بیاییم، نیازی نیست که این قدر زحمت بشکید و عبادت‌های فراوان بکنید و سفرهای طولانی بروید، عمل خوب انجام دهید و مسلمان واقعی باشید تا من بتوانم شما را یاری کنم.</p> <p>از همه این شهر من این پیرمرد را انتخاب کرده‌ام، چون او دین دارد و خدا را می‌شناسد. این هم نمونه‌ای از رفتارش که تماشا کردی. از اول بازار این پیرزن به همه مغازه‌دارها خواهش کرد، اما چون دیدند او محتاج و نیازمند این پول هست، همه می‌خواستند تا جایی که می‌شود قفل را از او ارزان‌تر بخرند و هیچ کس، حتی 3 ریال نیز خریداری نکرد، در حالی که این پیرمرد به 7 ریال خرید. هفته‌های بر او نمی‌گذرد، مگر آن که من به سرافش می‌آیم و از او احوالپرسی می‌کنم.</p>
--	--	---

				امام زمان علیه السلام این را گفتند و رفتند و من دیگر ایشان را ندیدم. بله بچه‌ها، امام زمان از ما توقع دارن که آدمهای خوبی باشیم و کارهای خوب بکنیم تا به عنوان مسلمان، باعث آبروی ایشون باشیم و همه بدونن که مسلمونی یعنی خوب بودن.	
5. مری سعی کند قبل از مراسم، زیبا خواندن اشعار را تمرین کند و حتی المقدور اشعار را حفظ باشد	3. آشنایی با عید نیمه‌ی شعبان و ظهور امام زمان (عج)	4. آشنایی با فرهنگ شعر سرایی و ادبیات دینی	۱۰-۵ دقیقه	<p>شعر یا سرود</p> <p>مادرم می‌گوید</p> <p>یک نفر در راه است</p> <p>از صدای پایش</p> <p>دل من آگاه است</p> <p>وقتی او می‌آید</p> <p>قادسک می‌خندد</p> <p>راههای غم را</p> <p>بر همه می‌بندد</p>	7

شادی بکنید.				ابرهای می‌بارد چشمها می‌جوشد هر درختی در باغ رخت نو می‌پوشد	
1. مقوا و یا کارتون 2. مداد رنگی یا ماریک یا هر وسیله‌ی نقاشی دیگر.	7. ایجاد ارتباط حسی با دنیای پس از ظهور 8. بالا بردن زمان (عج)	۲۰ دقیقه	فعالیت گروهی به تصویر در آوردن دنیای پس از ظهور متنااسب با تعداد بچه‌ها یک و یا چند مقوا یا کارت بزرگ تهیه کنید و از بچه‌ها بخواهید دور آن بنشینند. در ابتدا چشم‌هایشان را ببینند، نفس عمیق بکشند و به حرف‌های شما گوش بدهند. خب بچه‌ها اول می‌خوام یه کم به همین دنیایی که الان تو ش زندگی می‌کنیم فکر کنین و چیزایی که ناراحت کننده‌ی مثل فقر، گرسنگی، جنگ، دعوا، مریضی، دروغ و نامهربونی تو	8	

تمرکز در بچه‌ها

ذهنتون بیاد. خب اینا ما رو خیلی ناراحت می‌کنه و حالا زود می‌خوایم ازش بیرون بیایم. دوباره نفس عمیق بکشین و بدنتون رو شل کنین... پا، دست، کمر و ... اگر دست‌هاتون رو مشت کردین باز کنین و کامل رها کنین و نفس بکشین و حس کنین که سبک هستین مثل پر یا مثل قاصدک و با وزش باد به آسمان می‌رین. حالا نسیم شروع به وزیدن کرده و شما به آسمان رفتین. از اون بالا به زمین نگاه کنین. نسیم قراره ما رو به یه جای خیلی زیبا و آروم و لذت‌بخش ببره که فقط شادی باشه و هیچ ناراحتی نباشه. حالا نسیم آروم می‌شه و ما کم کم به زمین می‌شینیم. تا حالا جای به این زیبایی و خوبی ندیدیدم. در این جای زیبا شما هر کاری می‌تونین بکنین: بدویین، بچرخین، بپرین و هر کاری که دوست دارین آزادانه انجام بدین، هر کاری که هم خودتون و هم بقیه رو خوشحال می‌کنه. می‌تونین به هر چیزی که خوشحال‌تون می‌کنه فکر کنین و از بودن تو اون جای زیبا حسابی لذت ببرین. اونجا جاییه که تمام کسانی که دوستشون دارین مثل مامان باباتون هم می‌تونن باهاتون باشن و با هم خوشحال باشین. پرنده‌ها هم آواز می‌خونن و همه‌ی حیواننا هم با هم و با شما دوستن. به به صدای آب هم می‌اد. چقدر خوبه اینجا. کاش می‌شد اینجا بموئیم و لذت ببریم. نسیم دوباره می‌وزه و ما به هوا می‌ریم و با اون جای زیبا خداحافظی می‌کنیم و توی آسمون می‌ریم و عمیق نفس می‌کشیم. حالا کم کم انگشت‌هاتون رو تکون بدین. دست‌ها و پاهاتون رو تکون بدین و چشم‌هاتون رو باز کنین. خب خوش گذشت؟ دوست داشتین؟ حالا از همتون می‌خوام یکی از چیزایی که تو اون جای زیبا دیدین و یا انجام دادین رو گوشه‌ی مقوا یا کارتی که برآتون گذشتیم نقاشی کنین تا ببینیم چه جهانی درست می‌کنین و اون جای زیبا چطوری بوده؟

بچه‌ها امام زمان عزیز ما، حضرت مهدی که خدا آمدنشون پیش ما رو نزدیک کنه، با اومدنشون و با خوبی‌ها و مهربونی‌های بدون اندازه‌شون دنیای ما رو پر می‌کنن از خوبی‌ها و مهربونی‌ها. آدم‌هایی که دل‌های پاکی دارن با دیدن ایشون و خوبی‌هاشون عاشقشون می‌شن و خیلی زود ایشون رو به عنوان راهنمای انسان‌ها قبول می‌کنن و مسلمان می‌شن و همه‌ی بدی‌ها و نامهربونی‌ها از بین می‌ره و تو دنیا با وجود امام زمان ما فقط خوبی و شادی و مهربونی و امنیت می‌مونه و حتی حیوونا هم با هم مهربون می‌شن و هم‌دیگر رو اذیت نمی‌کنن. حتی زمین و آسمون هم از خوشحالی و برای خوشحال کردن امام عزیز ما پر می‌شه از زیبایی و طراوت و شادابی. خلاصه بهتون بگم که نعمت ظهور امام زمان علیه السلام از همه‌ی چیزایی که شما تو ذهنتون تصور کردین بهتره، چون با خودشون همه‌ی زیبایی‌ها رو با هم میارن مثل سلامتی، آرامش، شادی، داشتن خونواده، نبودن جنگ و فقر و دعوا. پس چه خوبه که ما تو ذهنمون اون دنیای زیبا رو تصور کنیم و برای رسیدن به اون دنیا، هم خودمون به دیگران خوبی کنیم و هم به امام زمان عزیزمون محبت بورزیم و دل‌هایمان رو به ایشون نزدیک کنیم و برای ظهورشون و اومدنشون و دیدن ایشون و اون دنیای زیبا دعا کنیم.

فک کنم بیشترتون این شعر رو بلد باشین و اگه بلدین با من بخونین:

بالاخره یه روزی می‌شه وقت پیروزی

مهدی ظهور می‌کنه دشمن رو دور می‌کنه

جهان می‌شه پر از گل نرگس و یاس و سنبل

ما بچه‌های شیعه	دعا کنیم همیشه	بیار امام ما را (تکرار این مصوع)	با هم بگیم: خدا ایا		
پایان / نتیجه‌گیری و دعا	9	خب دوستای گلم! دوباره این عید بزرگ به همتون تبریک می‌گم. امیدوارم از جشن امروز ما خوشتون اومده باش. کی امروز محبتتش به امام زمانمون بیشتر شده؟ کی همین الان رو با وقتی با قبل از جشن مقایسه می‌کنه حس می‌کنه که بیشتر از قبل دوست داره با امام زمان مهربانمون دوست باشه و بهشون نزدیک باشه؟ کی بیشتر از قبل دوست داره زودتر امام زمانمون ظهرور کنن و بیان پیشمون و دنیا رو پر از خوبی‌ها و زیبایی‌ها بکن؟ خیلی خوبه، خدا رو شکر که برنامه‌ی امروز ما باعث شد که قلب‌هایمان به امام عزیزمون بیشتر نزدیک بشه و بیشتر مهربونی‌های ایشون رو بدونیم. الان بهتر از قبل هم می‌دونیم دنیا چه جوری می‌شه وقتی امام زمان عزیز ما میان و خب دونستن ما باعث می‌شه بیشتر از قبل برای امدادشون دعا کنیم و به خودمون افتخار کنیم که همچین امام عزیزی داریم و قبولش داریم و دوستش داریم و برash دعا می‌کنیم. اینطوری ما هم در زیبا شدن دنیا نقشی دارم. حالا همه با هم پاشیم و دست‌هایمان رو به آسمون بلند کنیم و از خدا بخوایم اماممون زودتر بیان و برای مدت طولانی در زمین امامت کنن و ما هم بتونیم همراه با اماممون زندگی کنیم و از خیر و برکت وجودشون و مهربانی‌هایشون و علمشون استفاده کنیم.	5 دقیقه	1. نتیجه‌گیری بحث و انتقال دوباره‌ی مفهوم کلی ظهور امام عصر سلام الله علیه و دنیای پس از ظهور و ارتباط با امام عصر (عج) 2. پیوند قلبی با حضرت صاحب الزمان علیه السلام و دعا برای ایشان 3. ذکر این نکته که ایشان فرزند حضرت زهرا	1. آغاز دعا پس از توجه دادن بچه‌ها به اهمیت دعا برای فرج صاحب الزمان عج. 2. سعی شود که متن عربی و ترجمه آن به زبان محلی همزمان با تلاتوت، نمایش داده شود. 3. لب تاپ و

			<ul style="list-style-type: none"> خواندن دعای فرج رو به قبله و ایستاده به احترام ایشان <p>http://film.tebyan.net/film/151746</p>	
بلندگو	سلام الله علیها هستند و ما با کارهای خوب و دعا کردنمان می‌توانیم باعث بشویم ایشان زودتر بیایند و دنیا را پر از مهر و محبت و خوبی بکنند.			
1. پرینت از جدول انتهای فایل.	1. بالا بردن سطح یادگیری و به خاطرسپاری به وسیله‌ی ادامه‌ی کار مرتبط با برنامه در منزل.		<p>کار در منزل</p> <p>جدولی در انتهای فایل تهیه شده و تعدادی خانه با توجه به شماره‌ی سطر و ستونشان مشخص شده است. به بچه‌ها بگویید که با توجه به برنامه‌ی امروز، ما سعی می‌کنیم که با امام زمانمان ارتباط بیشتری داشته باشیم. با صحبت با ایشان، فکر کردن به ایشان، دلتنگ شدن برایشان، دعا کردن برایشان و هر چیزی که ما را به ایشان نزدیک می‌کند سعی می‌کنیم احساس دوری از ایشان را به وسیله‌ی این کارها کم بکنیم. از آن‌ها بخواهید که جدول زیر را بگیرند و هر زمان که به امام مهربانشان فکر کردن و با ایشان مثل یک دوست صمیمی بسیار نزدیک با او صحبت کردن یک خانه را که شماره‌ی سطر و ستون آن داده شده پر کنند و در انتها ببینند چه طرحی از جدول رنگ‌آمیزی می‌شود. به آن‌ها بگویید که پس از اتمام این</p>	10

برنامه‌ی نیمه‌ی شعبان



جدول به این کارها ادامه دهند و دوست خوبی برای امام مهریانشان باشند.

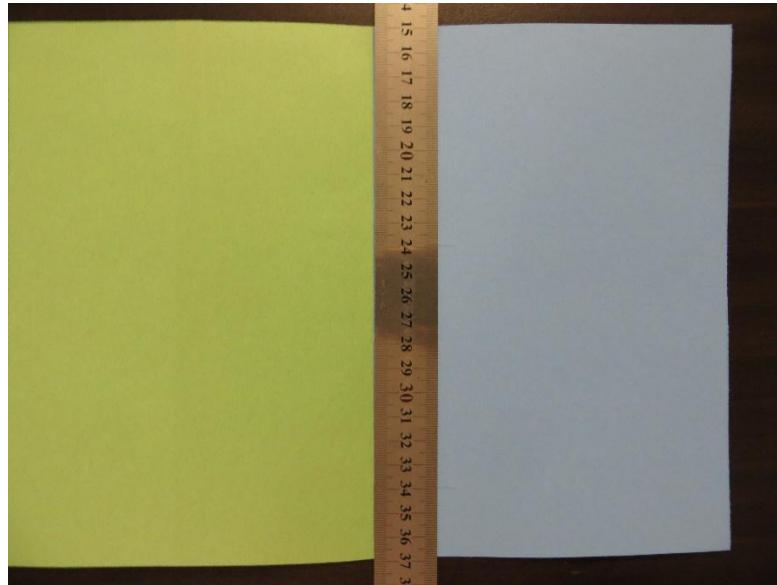
طرز تهیه‌ی کاردستی:

وسایل و ابزار مورد نیاز:

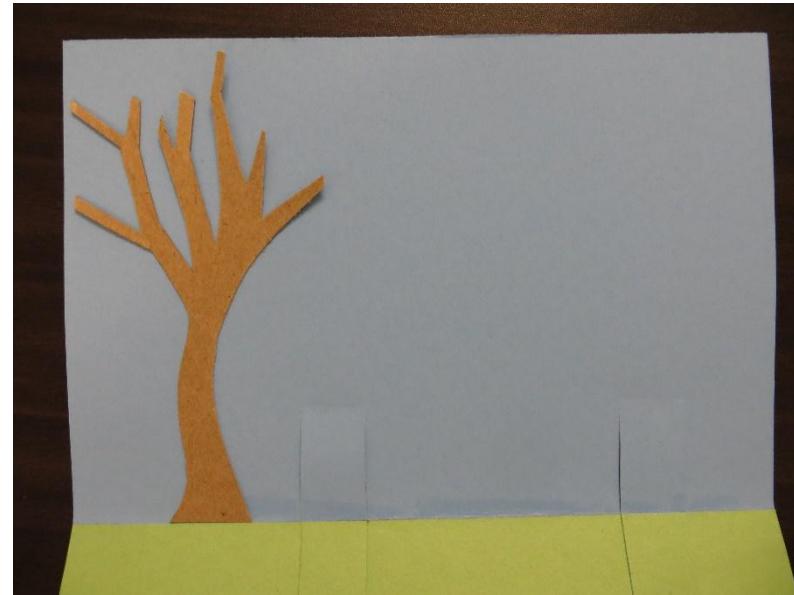
1. مقوای آبی
2. کاغذ یا مقوای سفید و رنگی (انواع سبز، قهوه‌ای، زرد، نارنجی، مشکی و خاکستری)
3. برچسب گل^۱
4. چسب ماتیکی و چسب اکلیلی^۲ به رنگ زرد
5. خط کش و قیچی

¹ Flower Sticker

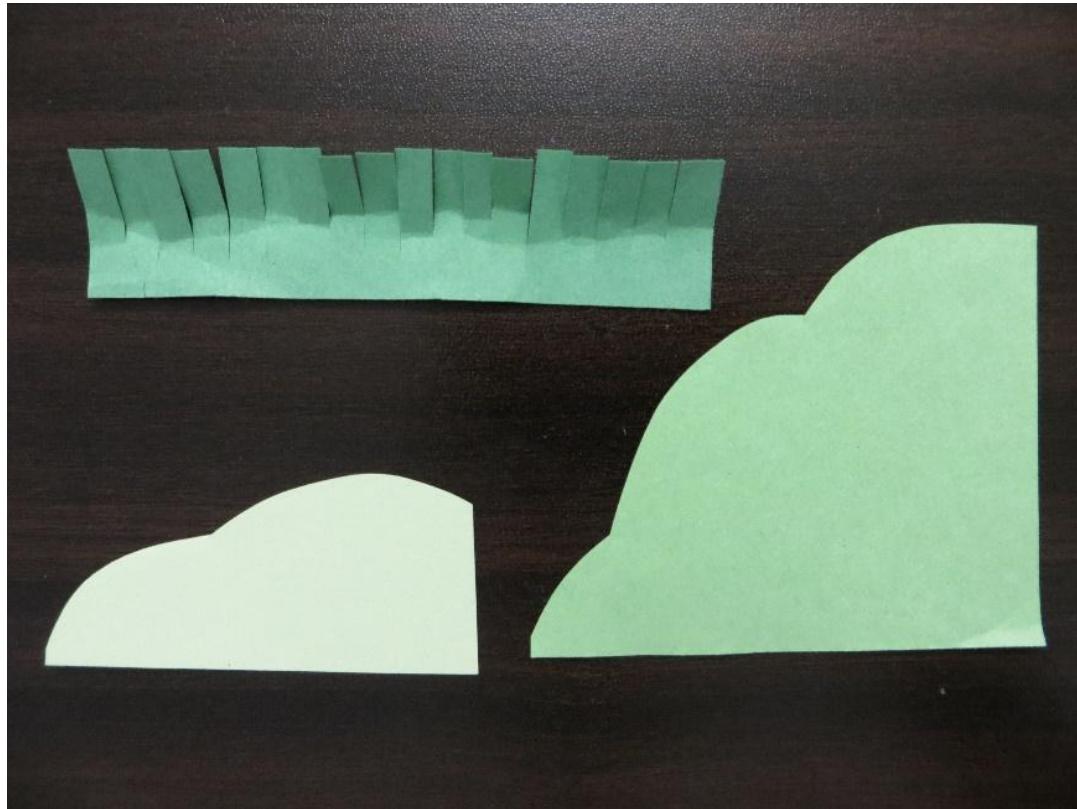
² Glue Stick & Glitter Glue



یک مستطیل به ابعاد $22.5 * 30$ سانتی متر از
مقوای آبی تهیه کنید. آن را از وسط (از طول) تا
کنید. نیمی از مقوا را با کاغذ رنگی سبز بپوشانید.



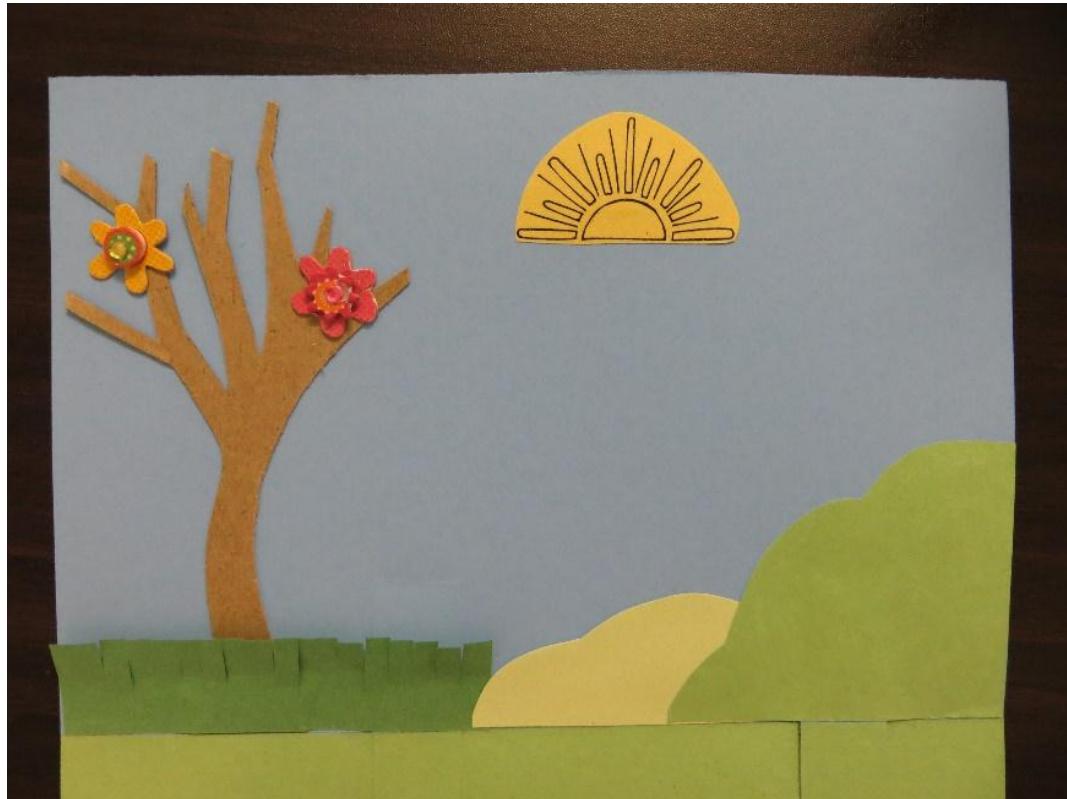
از تصویر درخت بر روی کاغذ قهوه ای رنگ پرینت گرفته و یا با دست آن را ترسیم کنید. دور تا دور آن را قیچی کنید و در محل نشان داده شده در تصویر بچسبانید.



یک مستطیل به ابعاد $2.5 * 11$ سانتی متر از کاغذ سبز رنگ تهیه کرده و آن را از یک طرف با قیچی ریش ریش کنید. با کاغذهای سبز پر رنگ و کمرنگ دو شکل مانند تصویر(مانند تبه های سرسبز) تهیه کنید.



آنها را مانند تصویر در محل خود بچسبانید.



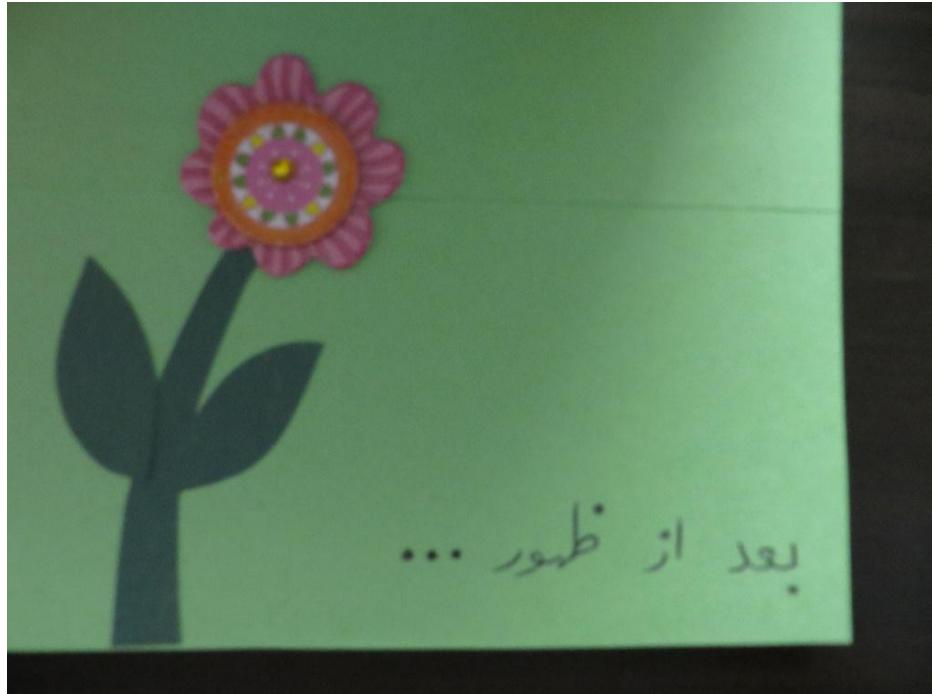
از تصویر خورشید بر روی کاغذ زرد پرینت گرفته، آن را قیچی کنید و در محل خود بچسبانید. درخت را با شکوفه های گل تزیین کنید. از برچسب های گل که به صورت آماده موجود هستند استفاده نمایید و یا با کاغذ رنگی آنها را درست کنید.



برای نشان دادن درخشش خورشید از چسب
اکلیلی زرد استفاده نمایید. آن را یکی در
میان بر روی اشعه‌ی خورشید بکشید. از
تصویر پرندگان کوچک بر روی کاغذ دلخواه
پرینت گرفته، قیچی کنید و در محل خود
بچسبانید.



ساقه‌ی گل و مقداری چمن بر روی کاغذ سبز ترسیم کرده، آن را قیچی کنید و در محل مناسب خود بچسبانید. (در صورت کمبود زمان و نیرو، پرندگان و گلهای را حذف نمایید).



در گوشه‌ای از کادر عبارت "بعد/پس از
ظهور..." را بنویسید.

مقوا را از وسط تا کنید. دو خط به موازات
یکدیگر در فاصله‌ی 3 سانتی متری لبه‌ی
سمت راست مقوا رسم کنید، به طوری که فاصله
ی این دو خط با یکدیگر 2 سانتی متر باشد. 8
سانتی متر از این دو خط فاصله گرفته و مجدد

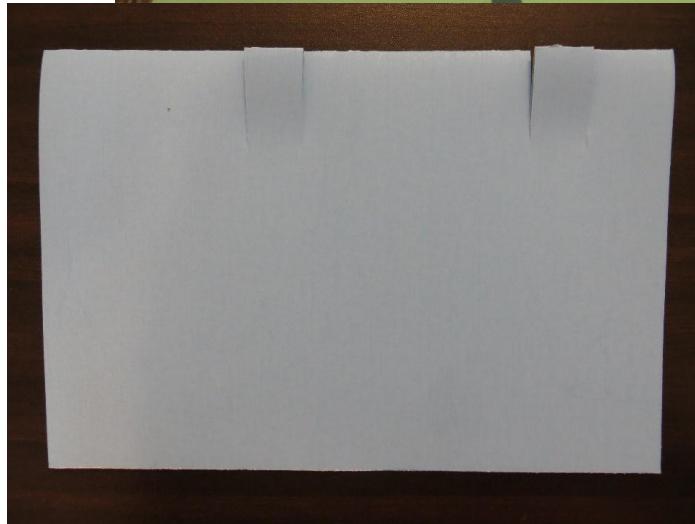
دو خط موازی یکدیگر رسم کنید به طوری که
فاصله این دو خط از یکدیگر 2 سانتی متر باشد.
اکنون 4 خط موازی یکدیگر دارید. طول هر
خط باید 4 سانتی متر باشد.

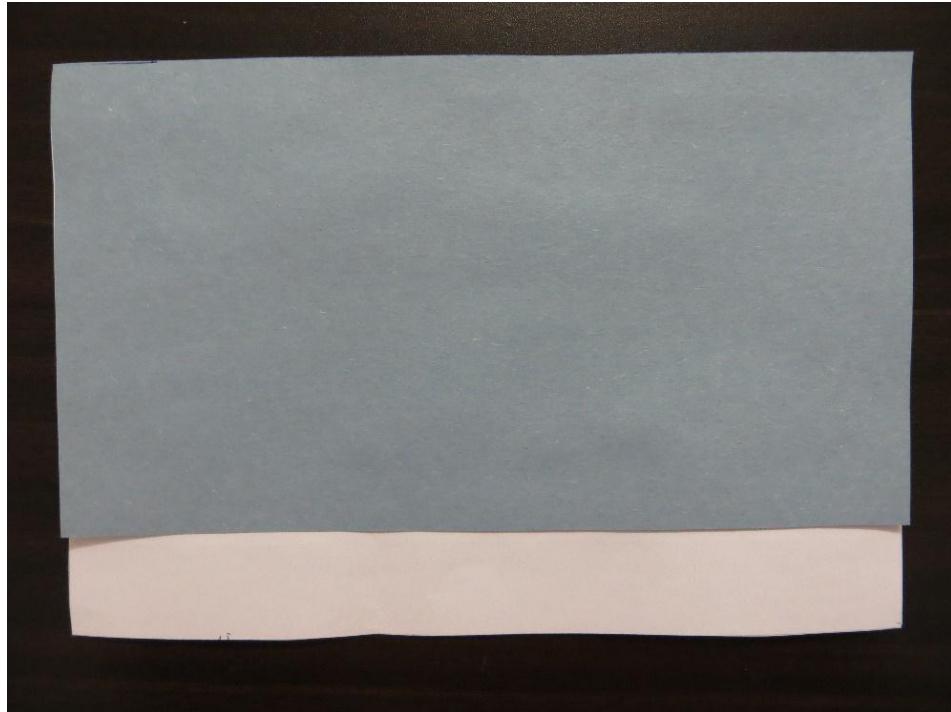


خطوطی که در مرحله‌ی قبل ترسیم کرده اید
را قیچی نمایید. قسمت بریده شده را به سمت
داخل کارت تا کنید.

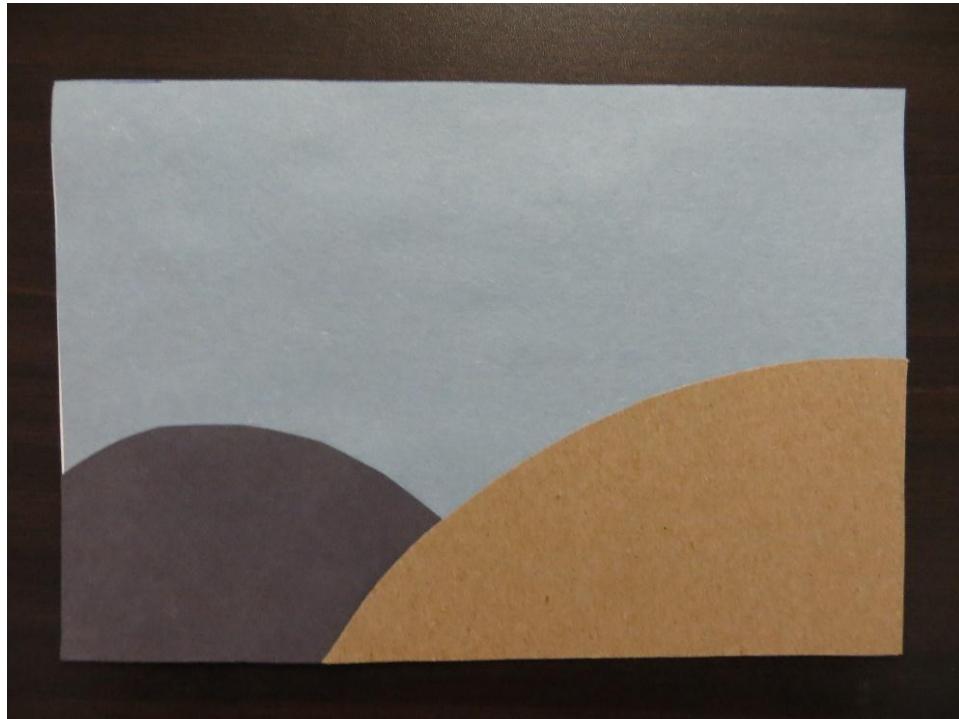


از تصویر ببر و بز بر روی کاغذ دلخواه پرینت
گرفته، آنها را قیچی کرده و در محل خود
بچسبانید.

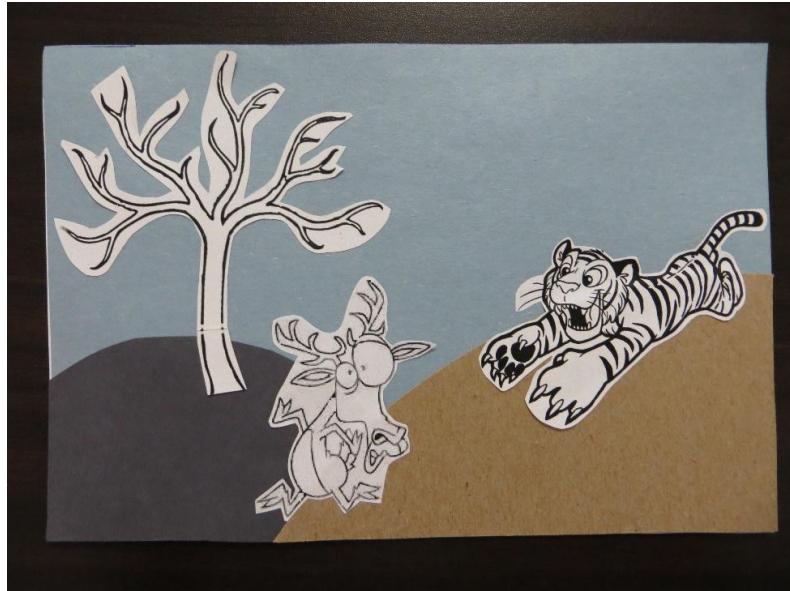




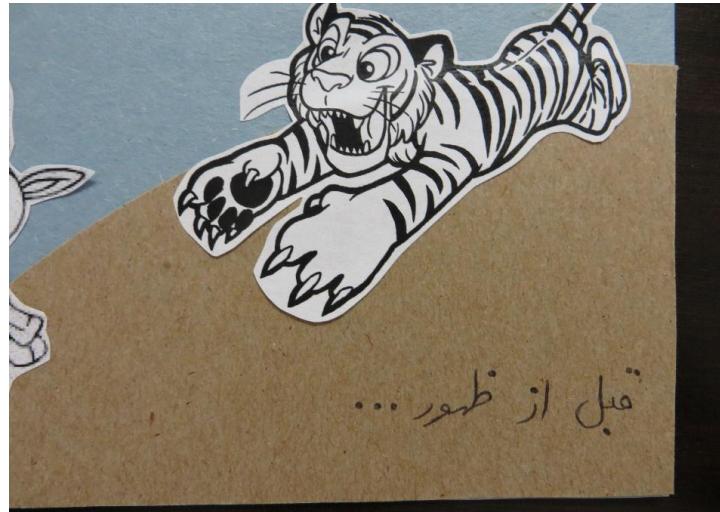
برای قسمت بیرونی کارت، یک مقوای با ابعاد
30.5 * 23 سانتی متر تهیه کنید. آن را از
وسط (از طول) تا کنید. بخش اعظم روی آن
را با کاغذ طوسی رنگ بپوشانید.



بر روی کاغذ مشکی و قهوه‌ای خاکی رنگ
دو تصویر مانند تپه ترسیم کنید. آن‌ها را
قیچی کرده و در محل خود بچسبانید.



از تصاویر ببر، بز و درخت بر روی کاغذ سفید
پرینت گرفته، قیچی کنید و در محل مناسب
خود بچسبانید.



عبارة "قبل از ظهر..." را در گوشہ ای از تصویر بنویسید.



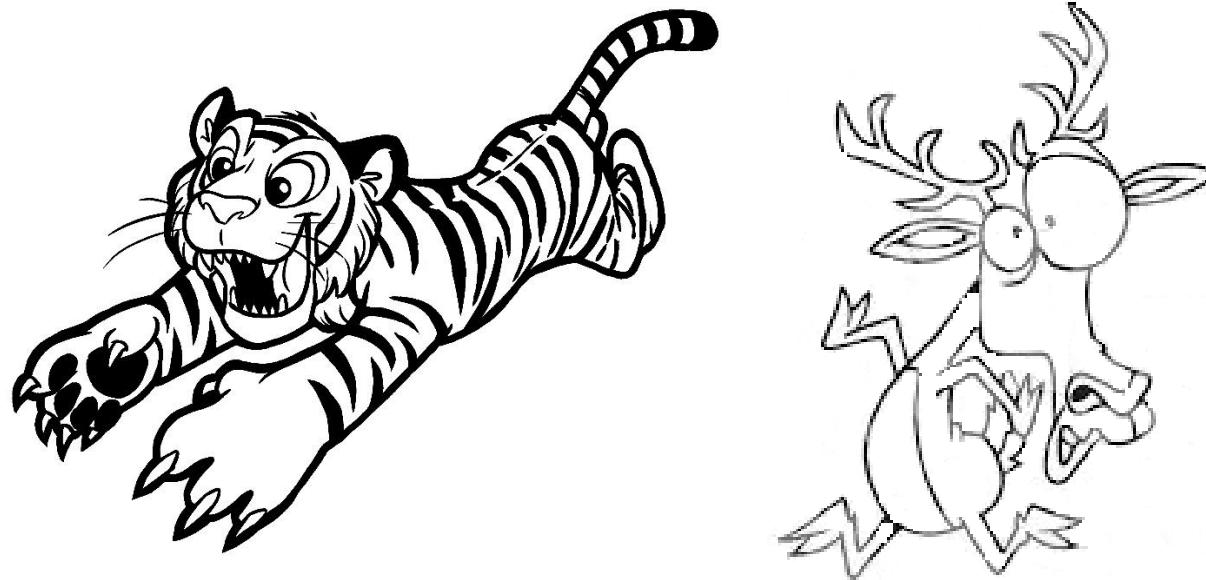
از تصویر خورشید بر روی کاغذ زرد و از تصویر ابر بر روی کاغذ سفید پرینت گرفته، قیچی کنید و در آسمان بچسبانید. روی خورشید را با ابر بپوشانید.

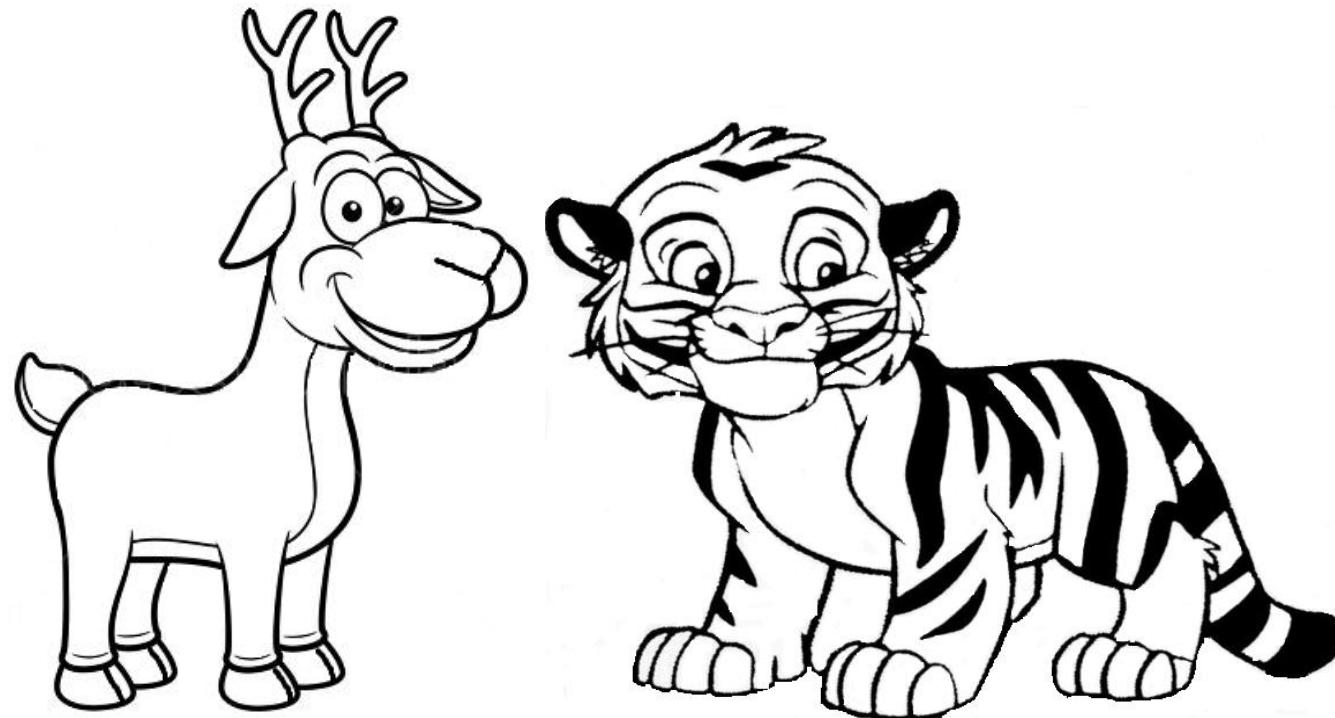


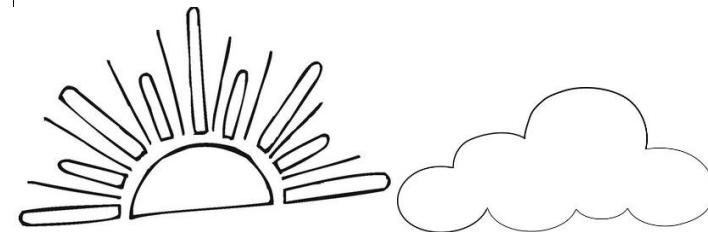
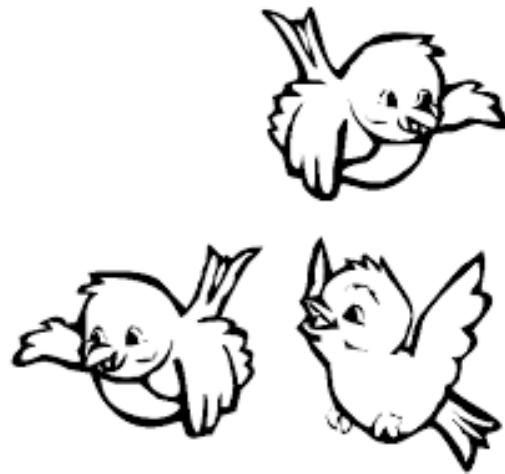
این دو مقوای به یکدیگر بچسبانید. تصویر قبل از ظهور بیرون و تصویر بعد از ظهور درون کارت را تشکیل خواهد داد.





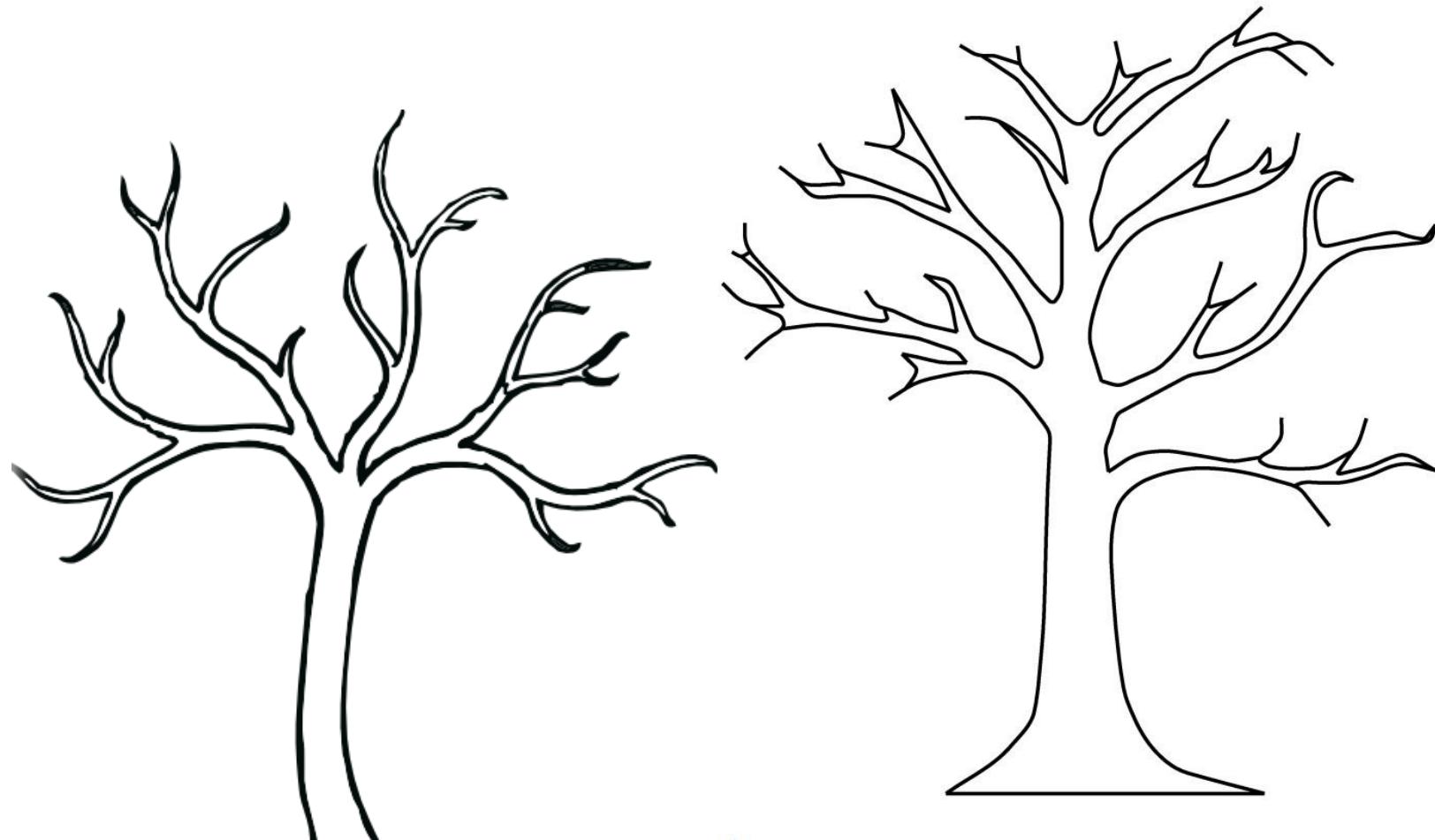






برنامه‌ی نیمه‌ی شعبان

متوجه‌گزاران



هر زمان با بهترین دوستت صحبت کردن و با او احساس خوبی کردن یکی از خانه‌ها را رنگ کن و ببین در انتهای صحبت‌ها و دوستی بیشتر تو با امام مهربانی تو را به چه چیزی در این جدول می‌رساند.

- فراموش نکنید که یا مهدی در جدول را با رنگ سفید پر کنید که برای بچه‌ها قابل تشخیص نباشد و بتوانند این فعالیت را در منزل انجام دهند. می‌توانید از آن‌ها بخواهید که می‌توانند احساساتشان را نیز پشت برگه بنویسند و در کل اگر باز آن‌ها را می‌بینید می‌توانید از آن‌ها بخواهید این برگه را بیاورند تا از تجربیات آن‌ها استفاده کنید.

20	19	18	17	16	15	14	13	12	11	10	9	8	7	6	5	4	3	2	1	
																			1	
																			2	
																			3	
																			4	
																			5	
																			6	
																			7	
																			8	
																			9	

- 1 سطر 5 . ستون 2
- 2 سطر 6 . ستون 2
- 3 سطر 6 . ستون 3
- 4 سطر 6 . ستون 4

- سطر 5 . ستون 3
- سطر 4 . ستون 3
- سطر 3 . ستون 3
- سطر 2 . ستون 3
- سطر 6 . ستون 6
- سطر 5 . ستون 6
- سطر 6 . ستون 7
- سطر 5 . ستون 7
- سطر 6 . ستون 8
- سطر 6 . ستون 9
- سطر 7 . ستون 9
- سطر 8 . ستون 9
- سطر 7 . ستون 10
- سطر 6 . ستون 11
- سطر 4 . ستون 12
- سطر 5 . ستون 12
- سطر 6 . ستون 12
- سطر 7 . ستون 12
- سطر 8 . ستون 12
- سطر 4 . ستون 13

- 25- سطر 8 . ستون 13
- 26- سطر 4 . ستون 15
- 27- سطر 6 . ستون 15
- 28- سطر 7 . ستون 15
- 29- سطر 8 . ستون 15
- 30- سطر 4 . ستون 16
- 31- سطر 6 . ستون 16
- 32- سطر 8 . ستون 16
- 33- سطر 4 . ستون 17
- 34- سطر 5 . ستون 17
- 35- سطر 6 . ستون 17
- 36- سطر 8 . ستون 17
- 37- سطر 8 . ستون 18
- 38- سطر 8 . ستون 19
- 39- سطر 7 . ستون 19
- 40- سطر 6 . ستون 19
- 41- سطر 5 . ستون 19
- 42- سطر 8 . ستون 2
- 43- سطر 8 . ستون 4

برنامه‌ی نیمه‌ی شعبان

